

نفی سبیل؛ قاعده‌ای عقلی یا تفسیری

علیرضا ابراهیمی*
سیده‌های نوروزیان**

چکیده

مفاد قاعده نفی سبیل، نفی هرگونه حکم از قبیل شارع است که موجب تسلط شخص کافر بر شخص مسلمان یا کفار بر مسلمانان شود. مهم‌ترین دلیل این قاعده، آیه ۱۴۱ سوره نساء و نبوی علو است، ولی در مفاد آیه و نبوی، برای قاعده نفی سبیل بحث‌های فراوانی شده است. مهم‌ترین اشکال در دلالت آیه نفی سبیل، اجمال در مفاد آن به‌خاطر سیاق آیه و به‌خاطر تفسیر آن در روایات برخلاف قرانت مشهور است. نبوی علو نیز به‌خاطر ضعف در سند و اجمال در مفاد آن، در دلالت بر قاعده ناتمام است؛ زیرا این روایت، ظهور در علو اسلام بر کفر دارد، نه مسلمانان بر کفار؛ بنابراین بیش از برتری اسلام بر کفر، از حیث حجیت و برهان دلالت ندارد. مورد آیه رکون نیز شخص ظالم و اعتماد به اوست و با موضوع نفی سبیل که کافر و سلطه او می‌باشد، متفاوت است. همچنین آیه ولایت درباره مسئله دوستی و مودت طرفینی است و دلالت بر نفی سلطه و سبیل ندارد. از نظر نویسندگان، تطبیقات قاعده نفی سبیل در فروع فقهی به‌وسیله فقها از جهت صدق عرفی عنوان سلطه، قابل مناقشه است. از حیث کبروی نیز این قاعده بیش از نفی سلطه در سطح عمومی و اجتماعی دلالت ندارد و قاعده‌ای عقلانی است.

واژگان کلیدی: نفی سبیل، علو، رکون، نفی تشریحی.

* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم (ar.ebrahimi@qom.ac.ir).

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم/ نویسنده مسئول (mh.norози@gmail.com).

مقدمه

قاعده «نفی سبیل» از مهم‌ترین قواعد تعیین‌کننده در روابط میان کشور یا دولت اسلامی و دولت غیراسلامی است. به تعبیر برخی نویسندگان: «مخرج مشترک همه اصول فقه معاهدات بین‌الملل در اسلام، قاعده نفی سبیل است» (موسی‌زاده، ۱۳۹۸، ص ۷۲).

این قاعده - بنا بر قرائت مشهور - هرگونه سلطه بیگانگان و غیرمسلمانان بر مسلمانان را از هر جهت (فردی، اجتماعی، بین‌المللی، فرهنگی و...) نفی می‌کند؛ بر همین اساس جزء اصول کلی و بلکه اصل کلی در سیاست خارجی کشور ماست؛ بدین معنا که هرگونه رابطه با کشور غیراسلامی که به سلطه آنها بر کشور اسلامی منجر گردد، طبق این قاعده نفی می‌شود و دولت اسلامی موظف است از پذیرفتن چنین رابطه یا پذیرفتن معاهده‌ای که به سلطه کشور اجنبی بر مسلمانان منجر شود، خودداری کند. باید در نظر داشت جریان این قاعده، به روابط مسلمانان و کفار در سطح اجتماعی و ملی منحصر نیست، بلکه شامل روابط فردی میان شخص مسلمان و کافر نیز می‌شود.

درحقیقت قاعده نفی سبیل، تأمین‌کننده اصل استقلال و عزت کشور اسلامی و مسلمانان است؛ بنابراین جهت‌گیری کلی دولت اسلامی در مجامع بین‌المللی و در ارتباط با دیگر کشورها باید به گونه‌ای تحقق یابد که نافی سلطه بیگانگان و در نتیجه تأمین‌کننده اصل استقلال و عزت دولت اسلامی باشد.

علما و دانشمندان اسلامی در طول تاریخ با استناد به این اصل مهم فقهی - سیاسی توانستند حوادث مهم و سرنوشت‌سازی را رقم بزنند؛^۱ بر همین اساس بحث از مفاد این قاعده، ادله و فروع مربوط بدان و زوایای پیدا و پنهان آن، تعیین‌کننده و مهم است؛ به همین دلیل بسیاری از فقها در مورد مفاد این قاعده و شعاع دلالت آن بحث کرده‌اند.

نویسندگان به دنبال بحث تفصیلی درباره مفاد دلیل این قاعده نیستند؛ زیرا این قاعده در کتب

۱. همچون فتوای میرزای شیرازی بزرگ در تحریم استعمال دخانیات برای نفی سلطه کشور بریتانیا یا مبارزه امام خمینی^ع با لایحه کاپیتولاسیون که حضرت امام^ع سخنان خود در مخالفت با این لایحه را با آیه نفی سبیل آغاز کرد.

مربوط به قواعد فقهی و نیز تکنگاری‌های مستقلِ ضمن مقاله، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، ولی به دلیل اهمیت این قاعده و کاربرد آن در عرصه‌های گوناگون دولت اسلامی، به‌خصوص در ساحت قانونگذاری و روابط بین‌الملل و همچنین در احوالات شخصیه، بعضی از نکات مربوط به آن از حیث مفاد، دلیل و نتایج، بازپژوهی می‌شود.

۱. دلیل قاعده

برای این قاعده به دلایلی استناد شده است که به ترتیب اهمیت در ادامه ذکر می‌گردد:

۱.۱. آیه نفی سبیل

برای قاعده نفی سبیل به دلایل متعددی همچون آیه قرآن، روایات خاص (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۲)، نبوی مشهور علو اسلام (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴)، اجماع و تناسب حکم و موضوع^۱ استناد شده است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۵/مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۳/فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۲۴۱). مهم‌ترین^۲ دلیل قاعده نفی سبیل، آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) می‌باشد.

در مفاد این آیه شریفه، احتمالات گوناگونی مطرح شده است:

۱.۲. بررسی مفاد آیه نفی سبیل

احتمال نخست: بعضی به‌قرینه صدر آیه و آیه پیشین، مقصود از این فقره را نفی حجت و سبیل در آخرت می‌دانند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۸۴)؛ بدین معناکه در دنیای آخرت، کفار دارای حجت برتری نسبت به مسلمانان نیستند و مسلمانان برحق‌اند. مرحوم علامه این احتمال را اختیار می‌کند؛ اگرچه نفی سلطه کفار بر مسلمانان در این دنیا - در صورت التزام مسلمانان به لوازم ایمان‌شان - را

۱. از این دلیل به اعتبار عقلی (مراغی، ج ۲، ص ۳۵۲) و نیز ضرورت دین (سیفی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۴۷) یاد شده است.
 ۲. محقق بجنوردی در القواعد الفقهية، تناسب حکم و موضوع را مهم‌ترین دلیل برای این قاعده دانسته است: «و عندی أنّ هذا الوجه أحسن الوجوه للاستدلال على هذه القاعدة؛ لأنه مما يركن النفس إليه و يطمئن الفقيه به» (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۹۲).

محتمل می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۱۶). روایاتی نیز دال بر این احتمال وجود دارد.^۱ احتمال دوم: اینکه به استناد روایتی از امام رضا^ع، مفاد آن، نفی حجیت برای کفار نسبت به مسلمانان در همین دنیا است.^۲ مرحوم شیخ اعظم این احتمال را به عنوان اشکال مطرح می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۸۴) و صاحب حدائق نیز مکرر به این اشکال اشاره کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۲۶۸).

احتمال سوم: عده زیادی از فقها مدلول آن را نفی جعل تشریعی از پیش خداوند که موجب هرگونه تسلط و استیلائی کفار بر مسلمانان شود، می‌دانند؛ بدین معنا که خداوند حکمی (اعم از تکلیفی و وضعی) که باعث سلطه کفار بر مسلمانان شود، تشریح نکرده است؛ بنابراین مفاد آیه مذکور حاکم بر ادله متکفل بیان احکام واقعی است؛ همچون دلیل «لاضرر» و «لاخرج» که حاکم بر احکام ادله اولیه‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۸).

با این تفسیر معلوم می‌گردد که نفی سلطه تکوینی، نمی‌تواند جزء مدلول آیه باشد؛ زیرا به شهادت تاریخ و واقع، مستلزم کذب است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۷/ سیفی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۴۳). احتمال چهارم: عده‌ای دیگر برخلاف سایر فقها، نفی سلطه تکوینی را نیز بدان افزوده‌اند؛ بدین معنا که مفاد آیه مذکور، نفی هرگونه سلطه از طرف کفار بر مسلمانان است؛ اعم از سلطه تکوینی، تشریعی، حجیت و حقانیت در دنیا یا سبیل و حجیت در آخرت (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۲۲). همان‌گونه که اشاره شد، در مفاد این آیه - که دلیل اصلی قاعده نفی سبیل می‌باشد - اختلاف

۱. علی بن ابراهیم: إنما نزلت فی عبد الله بن ابی و أصحابه الذین قعدوا عن رسول الله ﷺ یوم أحد، فکان إذا ظفر رسول الله ﷺ بالكفار، قالوا له: أ لم نكن معكم و إذا ظفركم الكفار، قالوا: أ لم نستحوذ علیكم أن نعينكم و لم نعن علیكم، قال الله: فالله یحکم بینكم یوم القیامة و لن یجعل الله للكافرين علی المؤمنین سبیلاً (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۹۱).

۲. حَدَّثَنَا قَیْمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْفَرَسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ ... قَوْمًا يُزْعَمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ لَمْ يَقْتُلْ وَأَنَّهُ أَلْقَى شِبْهَهُ عَلَى خَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدِ الشَّامِيِّ وَ أَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ﷺ وَ يُجْتَنَبُونَ بِمَذْهَبِ الْأَيَّةِ وَ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا فَقَالَ كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضِبَ اللَّهُ وَلَعَنَتْهُ وَ كَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ سَيَقْتُلُ وَاللَّهِ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ الْحَسَنِ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ ...، اما قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا فَإِنَّهُ يَقُولُ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةٌ وَ لَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ كَفَّارٍ قَتَلُوا النَّبِيَّ بَعِيرَ الْحَقِّ وَ مَعَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُمْ لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ ﷺ سَبِيلًا مِنْ طَرِيقِ الْحُجَّةِ (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۳).

است و تعدد این احتمالات باعث شده است برخی فقها در دلالت آیه بر قاعده نفی سبیل که نفی جعل تشریعی است، تشکیک کنند.

شیخ اعظم در سه جای فقه به قاعده مذکور اشاره یا بدان استناد می‌کند: نخست در بحث نکاح درباره عدم ولایت پدر کافر یا مرتد بر دختر مسلمان در امر ازدواج (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۲۸). دوم در مکاسب محرمة بحث بیع مصحف به کافر (همان، ج ۲، ص ۱۶۱). سوم در بحث بیع عبد مسلم به کافر که مفصل‌ترین بحث در مورد مفاد آیه در این قسمت صورت پذیرفته است و باب خدشه در دلالت آیه بر نفی سلطه را واسع می‌داند (همان، ج ۳، ص ۵۸۴).

صاحب حدائق نیز دلالت آیه بر قاعده را به دلیل دیگر احتمالات در آیه، تمام نمی‌داند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸، ص ۴۲۴، ج ۲۰، ص ۳۱۰، ج ۲۳، ص ۲۶۸ و ج ۲۴، ص ۳۶). آیت‌الله خویی با شیخ اعظم در عدم دلالت آیه بر نفی جعل تشریعی، موافق است (خویی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۸۶). ایشان در کتاب النکاح، عدم ولایت پدر کافر بر دختر مسلمان را در امر ازدواج، به استناد آیه نفی سبیل، نمی‌پذیرد. البته به دو دلیل موافق این ولایت نیست: نخست انصراف ادله ولایت از ولایت پدر کافر نسبت به فرزند مسلمان؛ زیرا این ولایت برای احترام است و پدر کافر دارای احترام نیست و دیگری از باب قاعده الزام (همو، ۱۴۱۸، ج ۳۳، ص ۲۵۳).

سبزواری نیز در مسئله خرید عبد مسلم توسط مشتری کافر، دلالت آیه بر قاعده را به دلیل وجود احتمالات متعدد تمام نمی‌داند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۶، ص ۳۸۵).

آیت‌الله سیدمحمدسعید حکیم در مسئله بیع عبد مسلمان به کافر، دلالت آیه بر قاعده نفی سبیل را مورد مناقشه قرار داده است. ایشان در ردّ صاحب مفتاح‌الکرامه که ملکیت را نوعی حجت می‌داند - و بدین وسیله دلالت آیه بر نفی صحت بیع مسلم به کافر را تمام می‌داند - این‌گونه بیان می‌دارد: ظاهر از آیه نفی سبیل، نفی حجیت کافر نسبت به مسلمان در مقام خصومت و دعواست، نه نفی حق کافر که مستند به ادله شرعی باشد و روشن است که بیع عبد مسلمان به کافر همچون خصومت و دعوا نیست و نیز ظاهر سیاق آیه، بیان حال منافقان و کفار است.^۱ روایت عیون

۱. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا * الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ لَكُمْ فَتَحَ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنَّا لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ تَسْتَحْوِذْ عَلَيْنَا وَمُنَعْنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (نساء: ۱۴۰-۱۴۱).

أخبارالرضا^ع نیز مؤید این است که مقصود از کافر در آیه مذکور، منافقان یا اعم از آنهاست؛ بنابراین مفاد آیه با قرائت مشهور از قاعده نفی سبیل، بیگانه است. حتی اگر دلالت آیه بر قاعده نفی سبیل را بپذیریم، ملکیت کافر نسبت به مسلمان، مصداق سلطه و سبیل در آیه نیست، بلکه مقصود از سلطه، مفهومی شدیدتر از صرف ملکیت است (حکیم، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۴۵۳). در مسئله وکالت کافر ذمی از شخص مسلمان نیز اصحاب با تمسک به آیه نفی سبیل، این وکالت را باطل دانسته‌اند. ایشان علاوه بر اشکال کبروی، در صغرای مسئله اشکال می‌کنند؛ بدین صورت که چون سلطه وکیل در طول سلطه موکل است، دور از ذهن نیست بگوییم - در صورت چشم‌پوشی از اشکال در اصل مفاد آیه - سلطه منفی در آیه از این نوع سلطه منصرف است (همان، ص ۴۱۹).

آیت‌الله شبیری زنجانی با استدلال شیخ انصاری موافق است و وجود جامع میان معنای حجیت و ملکیت را - به گونه‌ای که ملکیت از مصادیق حجیت باشد (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۵۶۲) یا اینکه تطبیق سبیل به حجیت در روایات از باب مصداق باشد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۹) - غیرعرفی می‌داند (شبیری، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۴۳۵۶).

استاد شهیدی‌پور در دلالت آیه بر قاعده نفی سبیل با وجود روایات، مناقشه می‌کند. ایشان روایت تفسیر قمی که مقصود از نفی سبیل را نفی سبیل در روز قیامت می‌داند یا روایت عیون أخبارالرضا^ع که مقصود از آن را نفی حجیت می‌داند، تمام می‌داند، ولی سند آن را ضعیف می‌شمارد و می‌گوید اگر کسی در اسناد این روایات اشکال نکند - همانند مرحوم بجنوردی - دیگر نمی‌توان به آیه سوره نساء برای قاعده استناد کرد؛ زیرا این روایات، ظهور در تطبیق ندارند، بلکه ظهور در تفسیر دارند (شهیدی‌پور، ۱۳۹۹، ص ۳۳)؛ براین اساس چون سند این روایات را تمام نمی‌داند، ظهور آیه را در قاعده نفی سبیل - که همان نفی تشریحی باشد - بعید نمی‌داند (همان، صص ۳۸ و ۵۰).

۱.۳. ارشادی بودن مفاد آیه

نویسندگان معتقدند - با توجه به مناقشات مذکور در مفاد آیه - دلالت آن بر قاعده نفی سبیل به عنوان نفی تشریحی روشن نیست و دارای اجمال است و آیه مذکور بیش از نفی سلطه در حوزه سیاسی و اجتماعی دلالت ندارد. به عبارت دیگر نفی سبیل بیشتر به حوزه استقلال

کشور اسلامی مربوط می‌باشد - اگر تفسیر مشهور درباره این آیه را بپذیریم - و هرآنچه را باعث از دست رفتن استقلال و عزت کشور اسلامی شود، نفی می‌کند (کرم‌زاده، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱). شاید به همین دلیل است که محقق بجنوردی، بهترین دلیل برای قاعده نفی سبیل را مناسبت حکم و موضوع می‌داند (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۲)؛ بدین معنا که شرافت و عزت اسلامی مقتضی این است که خداوند در دین خویش حکمی را که موجب استخفاف و ذلت شخص مسلمان است، قرار ندهد؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ: عزت و بزرگی فقط از آن خدا و رسولش و مؤمنان است، لکن منافقان درکی از این مسئله ندارند» (منافقون: ۸).

نکته‌ای که این احتمال را تقویت می‌کند، آوردن صیغه جمع از کافر و مؤمن در آیه می‌باشد؛ بدین معنا که مسئله نفی سلطه، در سطح اجتماعی آن مطرح می‌باشد، نه به صورت فردی و انحلالی، تا تسلط فرد کافر بر مسلم در مواردی همچون ولایت پدر کافر بر فرزند مسلمان یا ازدواج زن مسلمان با مرد کافر و... - در صورت پذیرش صدق عنوان سلطه در این موارد - مورد نفی قرار گیرد. البته ظهور اولی صیغه جمع، اقتضای انحلال حکم نسبت به همه افراد آن را دارد؛ به همین دلیل این نکته صرفاً به عنوان مؤید ذکر شده است.

باتوجه به این استظهار از آیه شریفه، به نظر می‌رسد مفاد آیه بیش از ارشاد به حکمی عقلانی (احمدوند، ۱۳۹۵، ص ۱۱۴) در حوزه سیاسی و اجتماعی همانند لزوم دفاع از کیان و بیضه کشور اسلامی در صورت خطر تسلط کفار بر مسلمانان یا ترک مراوده با کشورهای غیر مسلمان در صورت استیلای آنها بر مسلمانان (خمینی، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۸۶) - که همان نفی سلطه ظالمانه کافران بر مسلمانان است - نیست. در فتوای حضرت امام^ع و سایر فقها^ا در باب دفاع یا جهاد دفاعی بدان

۱. مسألة ۱. لو غشی بلادالمسلمین أو نغورها عدوً یحشی منه علی بیضةالإسلام و مجتمعهم یجب علیهمالدفاع عنها بأیة وسیلة ممکنة من بذل الأموال والنفس.

مسألة ۲. لایشترط ذلک بحضور الامام^ع و اذنه و لا یدن نائبه الخاص أو العام، فیجبالدفاع علی کل مکلف بأیة وسیلة بلا قید و شرط (خمینی [بی تا]، ج ۱، ص ۴۸۵).

۲. پرسش: خرید و فروش کالاهای امریکایی چه حکمی دارد و آیا این حکم شامل همه کشورهای غربی همچون فرانسه و انگلستان نیز می‌شود؟ آیا این حکم مخصوص ایران است یا در همه کشورها جاری است؟

اشاره شده است؛ به گونه‌ای که حتی احتیاج به اجازه امام علیه السلام یا فقیه نیز ندارد، بلکه به نظر می‌رسد مسئله نفی استیلاء و استقلال اجتماعی، مسئله عقلایی و بشری باشد؛ یعنی هرگونه سلطه گروهی از انسان‌ها بر گروهی دیگر از انسان‌ها، در نزد جوامع بشری مطرود و غیرمقبول است و با فطرت بشری سازگار نیست.

۲. روایت علو

یکی دیگر از ادله که برای قاعده نفی سبیل بدان استناد شده است، روایت «الإسلام یعلو و لایعلی علیه» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴) است. این روایت نبوی است، ولی موثوق الصدور شمرده شده (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۹۰) یا به دلیل شهرت آن، مورد قبول واقع شده است (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۳).

تقریب استدلال به نبوی بدین صورت است که طبق این روایت، اسلام همواره نسبت به دیگر ادیان، دست برتر را دارد و هیچ‌گاه فروتر یا پایین‌تر نیست؛ بنابراین حکمی که موجب سلطه غیرمسلمان بر شخص مسلمان شود، در اسلام وجود ندارد. استدلال به نبوی برای قاعده نفی سبیل، متوقف بر ظهور نبوی در تشریح است، نه صرف اخبار؛ یعنی اسلام در مقام تشریح موجب برتری شخص مسلمان نسبت به غیرمسلمان است. به عبارت دیگر هیچ حکمی در دین اسلام سبب علو کافر بر مسلمان نمی‌شود (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۰/فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۲۳۷).

مراغی در دلالت این روایت بر علو و سلطه تشریحی اسلام بر کفر این گونه می‌گوید:

متعلق علو در این نبوی محذوف است، لکن به قرینه تقابل، مقصود علو اسلام بر کفر است؛ پس معنای روایت چنین می‌شود: اسلام بر کفر برتری دارد و کفر بر اسلام برتری ندارد. فقره اول از

پاسخ: اگر خرید کالاهای وارداتی از کشورهای غیراسلامی و استفاده از آنها موجب تقویت دولت‌های کافر و استعمارگر که دشمن اسلام و مسلمانان اند، شود یا قدرت مالی آنها را برای هجوم به سرزمین‌های اسلامی یا مسلمانان در سراسر عالم تقویت نماید، واجب است مسلمانان از خرید و به‌کارگیری و استفاده از آنها اجتناب کنند، بدون اینکه فرقی میان کالایی با کالای دیگر و دولتی با دولت دیگر از دولت‌های کافری که دشمن اسلام و مسلمانان اند، وجود داشته باشد و این حکم اختصاص به مسلمانان ایران ندارد (خامنه‌ای، رساله استفتانات، ج ۲، مسئله ۲۶۹).

لا یجوز للمسلم شراء منتجات الدول التي هي في حالة حرب مع الإسلام والمسلمين كإسرائيل (سیستانی، sistani.org).

روایت ضمن اینکه دلالت بر برتری اسلام بر کفر دارد، بالملازمه برتری و حتی مساوات کافر نسبت به مسلمان را نیز نفی می‌کند؛ زیرا علو اسلام، اقتضا می‌کند انحطاط کفر را؛ بنابراین جزء دوم روایت، تأکید عدم برتری و سلطه کافر نسبت به مسلمان است (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۳). صاحب جواهر برای عدم حاجبیت وراثت کافر نسبت به وراثت مسلمان، به این روایت استدلال کرده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۰۷). همچنین برای نفی ولایت کافر بر مسلمان و نیز تقدم ولی مسلمان بر ولی کافر نسبت به طفل کافر، به این نبوی استدلال کرده است (همان). علمای اهل سنت در بسیاری از فروع برای نفی سلطه کافر بر مسلمان، به این نبوی تمسک جستند (سعیدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۴۱۵).

۳. بررسی مفاد روایت علو

در کتاب من لایحضره الفقیه، در ادامه این روایت این گونه آمده است: «وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمُؤْتَى لَا يَجْزِيُونَ وَ لَا يَرِثُونَ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴). آیت الله فاضل دلالت روایت بر تشریح را متوقف بر این ذیل می‌داند؛ چراکه به قرینه این فقره از روایت، مقصود از برتری اسلام در بخش اول از نبوی، برتری مسلمان بر کافر خواهد بود، وگرنه نبوی علو، تنها اخبار از برتری دین اسلام بر دیگر ادیان و مذاهب است (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ص ۲۳۸).

۴. کلام آیت الله زنجانی در دلالت نبوی

آیت الله زنجانی در کتاب نکاح، دلالت این روایت بر قاعده نفی سبیل را تمام نمی‌داند و بخش دوم روایت را جزء کلام صدوق می‌داند؛ زیرا صدوق روایت علو را در باب «توارث اهل ملتین» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۳۴) آورده است.

ایشان می‌فرماید: «لایتوارث اهل ملتین»؛ یعنی اگر دو ملت باشند مانند یهود و نصاری یا اسلام و کفر، توارثی میان آنها نیست. اهل سنت به استناد این روایت گفته‌اند مسلمان نیز از کافر ارث نمی‌برد و صدوق بر اساس روایاتی که از ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} وارد شده است، می‌فرماید: «لایتوارث اهل ملتین والمسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم»؛ یعنی پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} توارث را - که معنای طرفینی است - نفی کرده است؛ بدین معنا که طرفین از یکدیگر ارث نمی‌برند، ولی ارث‌بردن یک طرف را نفی

نکرده است؛ بنابراین مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان نه.

صدوق در بیان وجه این حکم می‌فرماید:

خداوند تعالی کفار را - مانند قاتل - به جهت عقوبت از ارث محروم کرده است، ولی مسلمان چه جرمی مرتکب شده است که از ارث محروم شود؟ و حال آنکه پیامبر ﷺ فرموده است: «الإسلام یزید و لا ینقص» و همچنین فرموده است: «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام، فالإسلام یزید المسلم خیراً و لا یزیده شراً». مسلمان به خاطر اسلام آوردن که نباید ضرر بکند: «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه». مقتضای علو اسلام این است که اسلام مانع ارث نشود.

در ذیل این روایت، صدوق می‌فرماید:

«والکفار بمنزلة الموتی، لا یحجون و لا یرثون» و این عبارت ادامه روایت نیست؛ چون در منابع متعددی از عامه و برخی منابع خاصه، این روایت آمده است و در هیچ‌یک چنین ذیلی وارد نشده است و محل استشهاد ایشان به صدر روایت بوده و برای استدلال نیازی به این ذیل نیست (شبیبری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۴۳۶).

صاحب عروه در بحث بیع مصحف به کافر، با ذکر پنج احتمال در مفاد این نبوی، در دلالت این روایت مناقشه می‌کند (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۱).

آیت‌الله خویی سند این روایت را ضعیف دانسته و دلالت آن را مجمل می‌داند؛ ایشان در مورد دلالت آن می‌فرماید: ممکن است دلالت بر غلبه اسلام بر دیگر ادیان در دنیا یا برتری اسلام بر دیگر ادیان از جهت شرف یا حجت، داشته باشد (خویی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۹۱). امام خمینی ﷺ اگرچه در سند این روایت اشکال نمی‌کند، ولی همانند محقق خویی دلالت آن را دارای احتمالات گوناگون می‌داند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۷۲۶).

آیت‌الله حکیم نیز علاوه بر تضعیف سند نبوی، در دلالت این نبوی بر قاعده نفی سبیل این‌گونه اشکال می‌کند:

نمی‌شود به مضمون این روایت به صورت مطلق ملتزم شد؛ یعنی شامل جمیع جهات علو نمی‌شود؛ بنابراین این روایت مجمل می‌گردد و باید به قدر متیقن از آنکه همان برتری از جهت حجیت است، اقتصار کرد (حکیم، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۴۵۳).

ایشان استناد به این روایت در عدم جواز بیع مصحف به کافر را نیز نمی‌پذیرد؛ زیرا تملک کافر

نسبت به مصحف را منافی با برتری و علو اسلام نسبت به کفر نمی‌داند (همان، ج ۱، ص ۱۱۰).

۵. کلام مراغی و پاسخ از آن

مراغی از اشکال دلالتی این‌گونه پاسخ داده است: ممکن است کسی بگوید مقصود از «الإسلام یعلو و لایعلی علیه»، برتری اسلام از جهت حجت و برهان است، ولی در پاسخ می‌گوییم: ظاهر علو تسلط است و غلبه و تسلط به حجت بر دشمن، تسلط بر خصم نیست. «الإسلام یعلو» یعنی اسلام تسلط می‌یابد. غلبه بر کفار در مقام احتجاج و برهان، تسلط بر کفار محسوب نمی‌شود، بلکه ردّ و دفع آنها در مقام احتجاج است؛ بنابراین ظاهر این روایت همان نفی تسلط کافر بر مسلمان می‌باشد.

به‌علاوه علو اسلام از جهت حجت و برهان، امر دائمی است و ظاهر «الإسلام یعلو و لایعلی علیه» برتری دائمی اسلام نیست؛ پس اگر مقصود از علو، علو به حجت باشد، با این تعبیر «الإسلام یعلو» سازگار نخواهد بود؛ چون برتری دین اسلام از حیث حجت و برهان، دائمی است، اما «الإسلام یعلو» تعبیر علو دائمی از آن فهمیده نمی‌شود؛ براین اساس اگر بگوییم مقصود از «الإسلام یعلو»، سلطه شرعی است (یعنی شخص مسلم نسبت به کافر، علو و سلطه شرعی می‌یابد)، این تعبیر درست است؛ چون آنچه دائم نفی می‌شود، علو کافر بر مسلم است - و لایعلی علیه - اما مسلمان بر کافر گاهی علو می‌یابد؛ مثلاً اگر شخص مسلمان عبد کافری را خرید، بر او علو می‌یابد.

اشکال: ظاهر این خبر با تفسیر مذکور این است که هیچ‌گاه کافر بر مسلم تسلط نمی‌یابد، ولی نقض می‌شود به اینکه انسان مسلمان گاهی از کافر قرض می‌گیرد یا مال کافر را تلف می‌کند. در این صورت کافر بر این مسلمانی که به او بدهکار شده است، تسلط دارد و از او طلب خویش را می‌گیرد.

در پاسخ باید گفت: قاعده «الإسلام یعلو و لایعلی علیه» با تفسیر ما، به‌وسیله این موارد تخصیص می‌خورد. علاوه بر اینکه متبادر از «الإسلام یعلو و لایعلی علیه» این است که با حکم شرع، کافر بر مسلم تسلط نمی‌یابد؛ چون به حکم ابتدایی شرع، کافر مسلط بر مسلم نمی‌شود، ولی اگر این تسلط به فعل خود مسلم باشد؛ مثلاً شخص مسلمان خودش از کافر قرض بگیرد یا خودش مال کافر را تلف کند، در این صورت ضامن است و این امر با حدیث «الإسلام یعلو و لایعلی علیه» منافات ندارد؛ چون شخص مسلمان با فعل خودش کافر را بر خودش مسلط کرده است و

ارتباطی به علوّ اسلام و عدم علوّ کفر ندارد (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۵۵).

در پاسخ کلام مراغی این‌گونه می‌توان گفت:

اولاً، ما قبول داریم که «الإسلام یعلو» به معنای برتری و علوّ دین اسلام بر سایر ادیان به لحاظ برهان و حجت است، ولی این تفسیر با ظاهر نبوی علوّ منافات ندارد؛ زیرا ظاهر این نبوی، اثبات برتری دائمی اسلام بر کفر است، نه برتری موقت و غیردائمی، آن‌گونه که مراغی ادعا می‌کند. چرا می‌گویید این روایت، علوّ دائمی را اثبات نمی‌کند؟ بر فرض علوّ دائمی را اثبات نکنند، اما نافی آن هم نیست. اگر نگوییم ظاهر این روایت، علوّ دائمی است، دست‌کم باید گفت منافات با علوّ دائمی اسلام نیز ندارد.

ثانیاً، در این روایت احتمال‌های دیگری نیز وجود دارد؛ مثلاً بگوییم مقصود از «الإسلام یعلو»، پیروزی نهایی اسلام بر کفر است؛ همان‌گونه که در آیه «والله متم نوره ولو كره الكافرون» (صف: ۸) بدان اشاره شده است؛ یعنی هیچ‌گاه کفر بر اسلام پیروز نمی‌شود. ادیان گوناگون در نزاع با یکدیگرند، اسلام و ادیان دیگر میان مردم طرفدارانی دارند، ولی هیچ‌گاه نور اسلام را خاموش نمی‌کنند تا روزی که نور اسلام بر کل عالم بشریت برتری خواهد یافت؛ مطابق این احتمال نمی‌توان گفت معنای «الإسلام یعلو» منحصر در این است که مسلمان بودن سبب علوّ می‌شود.

ثالثاً، آنچه ایشان در پاسخ نقض بدهکاری مسلمان نسبت به کافر، به تخصیص قاعده یا انصراف قاعده از اقدام شخص مسلمان، پناه آوردند، بهتر بود که می‌فرمود: بدهکار بودن مسلمان به کافر و لزوم ادای بدهی به کافر، عرفاً تسلط کافر بر مسلمان محسوب نمی‌شود؛ زیرا بدهکار باید بدهی خویش را به طلبکار بدهد؛ چه طلبکار کافر باشد و چه مسلمان. مقصود از اینکه کافر بر مسلمان علوّ پیدا نمی‌کند، این نیست که در مقام مدعی و منکر، کافر علیه مسلمان مدعی نمی‌شود و حقی از مسلمان مطالبه نمی‌کند و چه بسا قاضی هم به نفع وی حکم کند. روشن است که در نزاع میان مسلم و کافر، گاهی حق با کافر است که مسلمان طبق وظیفه عقلانیه و شرعیه باید حق کافر را بدهد و این امر ارتباطی به قاعده نفی علوّ کافر بر مسلم ندارد؛ پس بهتر است بگوییم اصلاً ادای بدهی - هرچند شخص مسلمان نسبت به کافر بدهکار باشد و اینکه کافر بتواند حق خود را مطالبه کند - در نزد عرف، علوّ کافر بر مسلم محسوب نمی‌شود (شهیدی‌پور، ۱۳۹۹، ص ۴۹).

۶. آیه رکون و نفی سبیل

بعضی از نویسندگان علاوه بر آیه ۱۴۱ سوره نساء، به آیه ۱۱۳ سوره هود: «وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ: و به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد»، برای قاعده نفی سبیل استناد جسته‌اند.

توضیح اینکه: رکون از «رکن» به معنای میل و رغبت به سوی چیزی است و رکن هر چیز، آن ناحیه‌ای است که باعث دلگرمی و خاطر جمع‌ی به همان ناحیه می‌باشد و در حقیقت رکون به معنای اعتماد همراه با میل و رغبت است؛ بنابراین رکون به ستمکاران که کافران اشرف ستمکاران‌اند، نوعی اعتماد است که ناشی از میل و رغبت به آنان می‌باشد. اکنون تفاوتی ندارد این رکون در اصل دین باشد؛ مانند اینکه پاره‌ای از حقایق دین را که به نفع آنان است، بگیرند و از آنچه به ضرر ایشان است، دم نزنند، یا اینکه در حیات دینی باشد؛ مثلاً به ستمکاران اجازه دهند تا به نوعی که دلخواه ایشان است، در اداره امور دینی مسلمانان دخالت کنند و ولایت عامه را به دست گیرند، یا اینکه آنها را دوست بدارند و دوستی‌شان به قدری در هم آمیزد که در شئون حیاتی جامعه اسلامی یا فردی اثر بگذارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۵۱)؛ پس منظور از این آیه، این است که در رفاقت بر مشرکان تمایل پیدا نکنیم تا آنها نتوانند هیچ دخل و تصرفی در دین‌شان کنند (میرستمی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۳). در نوشتارهای دیگر نیز به این آیه به عنوان دلیل نفی سبیل تمسک شده است (ملیحی، ۱۳۹۶، ص ۳۸/ صفرخانی، [بی تا]، ص ۸).

۷. بررسی مفاد آیه رکون

به نظر می‌رسد استدلال به این آیه شریفه برای قاعده نفی سبیل با دو اشکال روبه‌رو می‌باشد: نخست: در آیه مذکور، نهی از رکون و اعتماد به ظالم شده است و بحث ما در عنوان کافر است و میان این دو عنوان ملازمه نیست، بلکه رابطه عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی چه بسا شخصی کافر نباشد، ولی ظالم باشد؛ بنابراین شامل نهی آیه می‌گردد و برعکس ممکن است شخصی کافر باشد، ولی ظالم نباشد؛ پس مورد آیه قرار نمی‌گیرد و حال آنکه بحث در عنوان کافر است؛ همان‌گونه که صاحب تفسیرالمیزان نیز به این نکته توجه داشته و این دو عنوان را برابر با یکدیگر قرار نداده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۵۱).

دوم: صرف نظر از اشکال نخست، عنوان رکون و اعتماد، برابر با سلطه و سبیل نیست. موضوع قاعده نفی سبیل، سبیل و سلطه کافر بر شخص مسلمان است، ولی اعتماد و رکون به شخص کافر الزاماً مساوق با ایجاد سبیل و سلطه کافر بر مسلمان نیست؛ زیرا ممکن است معاهده‌ای میان دولت اسلامی و دولت غیراسلامی واقع شود، بی آنکه سلطه‌ای بر کشور مسلمان ایجاد شود؛ با اینکه در این فرض، اعتماد و رکون به کافر وجود دارد.

۸. آیه ولایت

فقها برای نفی ولایت کافر بر شخص مسلمان، به آیاتی همچون «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (انفال: ۷۳) و «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه: ۷۱) استدلال کرده‌اند؛ بدین بیان که ولایت و سلطه بر شخص کافر، منحصر به کفار است و ولایت و سلطه بر شخص مؤمن فقط از جانب مؤمن می‌باشد. استدلال به دو آیه مذکور مبتنی بر دلالت منطوق بر انحصار ولایت مسلمان بر مسلمان و کافر بر کافر است که نتیجه آن نفی ولایت کافر بر مسلم و ولایت مسلم بر کافر در ناحیه مفهوم می‌باشد.

شیخ طوسی در *المبسوط* در مسئله انحصار ولایت بر کافر به وسیله شخص کافر و نفی ولایت مسلم بر کافر، به آیه ۷۳ سوره انفال استدلال می‌نماید (طوسی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۸۰). کیدری نیز برای انحصار، به این آیه استدلال کرده است (کیدری، ۱۴۱۶، ص ۴۰۹).

علامه در استدلال به عدم جواز اخذ طفل گمشده مسلمان به وسیله شخص کافر، در عرض آیه نفی سبیل (نساء: ۱۴۱) به مسئله عدم ولایت شخص کافر نسبت به شخص مسلمان استدلال می‌کند (حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۷، ص ۳۱۳). در مسئله نفی ولایت کافر بر مسلمان در امر ازدواج نیز علاوه بر قاعده نفی سبیل، به این آیه استدلال می‌کند (همو، ۱۳۸۸، ص ۵۹۹). شهید ثانی به این آیه در نفی ولایت کافر بر مسلمان در امر ازدواج استدلال می‌کند (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۶۶). فخرالمحققین در بحث نفی ولایت معتق کافر نسبت به عبد مسلمان، به این آیه اشاره کرده است (حلی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۶۷). کاشف‌الغطاء نیز در نفی ولایت کافر بر مسلمان، به آیه ولایت در عرض آیه نفی سبیل و نبوی علو، استدلال می‌کند (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ص ۳۷). صاحب جواهر در مسئله عدم جواز وصی بودن کافر از طرف شخص مسلمان، به آیه نفی سبیل و این آیه استدلال کرده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸، ص ۴۰۳).

۹. بررسی مفاد آیه ولایت

عده‌ای از فقها در دلالت این دو آیه بر اثبات نفی ولایت به معنای سلطه، خدشه می‌کنند و ظاهر این آیات را به قرینه سیاق آیه، صرف مسئله دوستی و نصرت هم‌کیش می‌دانند. صاحب حدائق در رد استدلال فقها به آیه ولایت در مسئله اشتراط اسلام در ولایت، مفاد دو آیه ولایت را صرف دوستی، محبت و کمک در امور می‌داند و به همین دلیل خداوند متعال در ادامه آیه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ: اگر یکدیگر را یاری نکنند، فتنه و فساد در روی زمین رخ می‌دهد» (انفال: ۷۳). در ادامه صاحب حدائق، استدلال فقها به آیه نفی سبیل را مورد خدشه قرار می‌دهد؛ چراکه اساساً منکر دلالت آیه نفی سبیل بر معنای مشهور آن است (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۲۶۷).

مراغی در بحث ولایت علما بر «من لا ولی له»، دلالت این دو آیه بر انحصار و معنای سلطه را نفی می‌کند و مفاد آن را صرف ایمان و احسان می‌داند (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۷۴). صاحب مفتاح الکرامه، استدلال به آیه ۷۳ سوره انفال در عدم اشتراط اسلام برای شخص ملتقط را ناکافی می‌داند؛ زیرا مدلول آیه را صرف دوستی میان کفار می‌داند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۷، ص ۵۳۴). شیخ انصاری نیز استدلال به این آیه در ولایت شخص کافر بر دختر خود در امر نکاح را عجیب می‌داند (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۲۸).

آیت‌الله سیدمحسن حکیم در مسئله عدم ولایت پدر کافر بر فرزند مسلمان در امر ازدواج، پس از اجماعی بودن مسئله، دلیل فقها را آیه نفی سبیل و نبوی علو اسلام و آیه ولایت (توبه: ۷۱) می‌داند، ولی در هر سه دلیل مذکور خدشه می‌کند و ولایت مذکور در آیه را به قرینه عموم عنوان مؤمن نسبت به شخص بزرگسال و خردسال و همچنین دلالت آیه بر ثبوت ولایت از دو طرف، منصرف از ولایت به معنای سلطه و حاکمیت می‌داند و آیه ولایت کافر (انفال: ۷۳) را نیز منصرف از این معنا می‌داند (حکیم، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص ۴۸۳).

آیت‌الله شبیری زنجانی به تبع صاحب حدائق، استدلال به این آیه در نفی ولایت کافر بر مسلمان را ناتمام می‌داند و این‌گونه می‌گوید:

خداوند قبل از آیه مربوط به ولایت کفار می‌فرماید: آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد نمودند و آنان که به ایشان پناه داده و آنها را یاری می‌کردند (مهاجران

و انصار)، بعضی از آنها ولیّ بعضی دیگرند، اما آنان که ایمان آوردند، ولیّ هجرت نکردند، ولایتی بین شما و آنان نیست تا آن زمان که آنان نیز هجرت کنند و اگر آنان از شما طلب یاری کردند، باید آنها را کمک کرده و به نفع آنها وارد کارزار شوید، مگر نسبت به گروهی که پیمان صلح با آنها بسته‌اید؛ همچنان که کفار هم بعضی از آنها با بعضی دیگر دوستی و یاری می‌کنند و اگر شما به این دستور عمل نکنید (هجرت نکنید یا به کمک مسلمانان نروید)، باعث ایجاد فتنه بر روی زمین یا فساد بزرگی خواهد شد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مقصود از «ولایت» در اینجا دوستی و کمک‌کردن است؛ یعنی شما مؤمنان باید متحد باشید و نسبت به یکدیگر یاری و دوستی کنید؛ همان‌گونه که کفار نیز در میان خویش دوستی می‌کنند و به یاری یکدیگر می‌شتابند و اصلاً نمی‌خواهد بگوید مهاجران و انصار، برخی از آنها نسبت به صغار یا مجانین و قُصَر ولایت دارند و کفار نیز در میان خویش بر قُصَر و صغارشان ولایت دارند. این مطلب از آیات بعد نیز به روشنی به دست می‌آید. در آیه ولایت مؤمنان که لسان او همچون همین آیات است، بیان مذکور می‌آید که ولایت به معنای دوستی و کمک‌کردن است.

این تعبیر همانند تعبیری است که در باب آب‌ها می‌فرماید: «إِنَّ مَاءَ الْحَمَامِ كَمَاءِ النَّهْرِ يَطْهَرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۱. مقصود از این جمله این است که آب‌های نهر، کمک یکدیگر بوده و در نتیجه از آلودگی و انفعال آن جلوگیری می‌کنند (شیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۴۳۵۲).

باتوجه به آنچه از اقوال فقها گفته شد، به نظر نویسندگان، دلالت این دو آیه بر نفی ولایت کفار بر مسلمانان تمام نیست و شاید به همین دلیل در مسئله نفی سبیل، بیشتر فقها به این دو آیه استدلال نکرده‌اند.

۱۰. عدم صدق سلطه در فروعات (بحث صغروی)

تا اینجا بحث در دلالت آیات و روایت علو بر قاعده نفی سبیل و مفهوم قاعده بود (بحث

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمُحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ أُخْبِرُنِي عَنْ مَاءِ الْحَمَامِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ الْجَنْبُ . وَالصَّبِيُّ وَالْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ . فَقَالَ إِنَّ مَاءَ الْحَمَامِ كَمَاءِ النَّهْرِ يَطْهَرُ بَعْضُهُ بَعْضًا (حزّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۵۰).

کبروی)، ولی نکته دیگر در مورد قاعده این است که از نظر نویسندگان، در صورت پذیرش قاعده نفی سبیل، صدق عنوان سلطه در بسیاری از فروع فقہی - که فقہای متقدم و متأخر، قاعده را بر آن منطبق کرده‌اند - قابل مناقشه است (بحث صغروی)؛ مثلاً حاجیت کافر نسبت به مسلمان در ارث یا ولایت پدر کافر نسبت به فرزند مسلمان یا استخدام مسلمان به وسیله کافر یا بلندبودن دیوار خانه کافر نسبت به همسایه مسلمان یا حتی ازدواج کافر با زن مسلمان - که در کتب فقہی مورد تطبیق این قاعده قرار گرفته‌اند - عرفاً مصداق سلطه نیست.

نتیجه

فقہا برای قاعده «نفی سبیل» به آیات، روایات و تناسب حکم موضوع تمسک جسته‌اند، ولی مهم‌ترین آیه و روایت برای این قاعده، آیه نفی سبیل و روایت علو است. آیه نفی سبیل به دلیل احتمالات متعدد در مفاد آن - همچون نفی حجت در آخرت به قرینه صدر روایت یا نفی حجیت در دنیا - دارای اجمال است و از ظهور در نفی تشریحی که مفاد قاعده نفی سبیل است، ساقط می‌گردد و روایت علو نیز به دلیل احتمالات متعدد - همچون برتری اسلام به لحاظ حجیت و برهان - ظهور در قاعده نمی‌یابد. آیه رکون و ولایت نیز در دلالت بر قاعده، ضعیف‌تر از دو مورد پیشین‌اند. از نظر نویسندگان، قاعده نفی سبیل قاعده‌ای عقلایی در سطح اجتماعی و کلان است و به مسلمانان اختصاص ندارد، بلکه مقتضای فطرت بشری، عدم سلطه‌پذیری و سلطه‌گری انسان بر انسانی دیگر است؛ همان‌گونه که قرآن کریم از آن به کرامت انسانی تعبیر می‌کند (اسراء: ۷۰)؛ به عبارت دیگر با توجه به اشکالات پیش‌گفته، دیگر قاعده‌ای با این عنوان وجود نخواهد داشت، مگر همان اصل عقلایی مذکور. در صورت پذیرش قاعده نفی سبیل با قرانت مشهور، تطبیق سلطه و سبیل به وسیله بسیاری از فقہای متقدم و متأخر در فروع فقہی، موافق با صدق عرفی نیست یا دست‌کم مبتلا به شبهه است.

منابع

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة؛ قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. الماسی، نجادعلی؛ حقوق بین الملل خصوصی؛ ج ۷، تهران: میزان، ۱۳۸۷.
۳. اندلسی، محمدبن یوسف؛ البحرالمحیط فی التفسیر؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۴. انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب؛ قم: مجمع الفکر، ۱۴۱۵ق.
۵. —؛ کتاب النکاح؛ قم؛ مجمع الفکر، ۱۴۱۵ق.
۶. بجنوردی، سیدحسن؛ القواعد الفقهية؛ قم: الهادی، ۱۳۷۷.
۷. بجنوردی، سیدمحمد؛ قواعد فقهیه؛ ج ۳، تهران: مؤسسه عروج، ۱۳۷۹.
۸. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۹. بحرانی، یوسف؛ الحدائق الناضرة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله؛ پیرامون وحی و رهبری؛ قم: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸.
۱۲. —؛ تسنیم: تفسیر قرآن کریم؛ تحقیق جمعی از محققان؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۱۳. —؛ تفسیر موضوعی قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۷۲.
۱۴. —؛ سروش هدایت؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۷.
۱۵. —؛ قرآن در قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۱۶. —؛ نزاهت قرآن از تحریف؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۱۷. —؛ وحی و نبوت؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۱۸. —؛ همتایی قرآن و أهل بیت (ع)؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۱۹. جوهری، اسماعیل؛ الصحاح؛ بیروت: دارالعلم للملأئین؛ ۱۴۰۴ق.
۲۰. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعة؛ قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۶ق.
۲۱. حکیم، سیدمحسن؛ مستمسک العروة الوثقی؛ قم: مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۲۲. حکیم، سیدمحمد سعید؛ مصباح المنتهاج، کتاب التجارة؛ قم: دارالهلال، ۱۴۲۷ق.
۲۳. —؛ مرشد المغترب؛ قم: دارالهلال، ۱۴۳۴ق.

٢٤. —؛ مصباح‌المنهاج، کتاب‌الرهن والوكالة؛ قم: دارالهلل، ١٤٣٨ق.
٢٥. —؛ مصباح‌المنهاج، کتاب‌الشفعة والاجارة؛ قم: دارالهلل، ١٤٣٤ق.
٢٦. حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء؛ قم: مؤسسه آل‌البيت، ١٣٨٨.
٢٧. —؛ تذکرة الفقهاء؛ قم: مؤسسه آل‌البيت، ١٤١٤ق.
٢٨. —؛ قواعد‌الأحكام فی معرفة‌الحلال والحرام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ق.
٢٩. حلی، فخرالمحققین؛ ایضاح‌الفوائد؛ قم: اسماعیلیان، ١٣٨٧.
٣٠. خامنه‌ای، سید علی؛ أجوبة‌الإستفتائات؛ تهران: انتشارات بین‌المللی هدی، ١٣٨٠.
٣١. خمینی، سیدروح‌الله؛ تحریرالوسیلة؛ قم: دارالعلم، [بی‌تا].
٣٢. —؛ کتاب‌البیع؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٤٢١ق.
٣٣. خوئی، سیدابوالقاسم، موسوعة الإمام خوئی؛ قم: مؤسسه إحياء آثار امام خوئی، ١٤١٨ق.
٣٤. —؛ البیان فی تفسیرالقرآن؛ تهران: دارالتقلین، ١٣٧٨.
٣٥. —؛ موسوعة الإمام‌الخوئی؛ قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام‌الخوئی، ١٤١٨ق.
٣٦. زرکشی، محمدبن عبدالله؛ البرهان فی علوم‌القرآن؛ قم: دارالفکر، ١٤٠٨ق.
٣٧. سبزواری، سیدعبدالأعلى؛ مواهب‌الرحمن؛ ج ٢، قم: مكتبة آیت‌الله سبزواری، ١٤٠٩ق.
٣٨. —؛ مهذب‌الأحكام؛ ج ٤، قم: مؤسسه المنار، ١٤١٣ق.
٣٩. سعیدی، علی؛ موسوعة تطبيقات‌القواعد‌الفقهية؛ قم: مركز فقهی ائمه اطهار، ١٣٩٤.
٤٠. سمرقندی، نصرین محمد؛ تفسیرالسمرقندی؛ بیروت: دارالفکر، ١٤١٦ق.
٤١. سید رضی، محمدبن حسین؛ نهج‌البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ قم: دارالهجرة، ١٤١٤ق.
٤٢. سیستانی، سیدعلی؛ سایت sistani.org.
٤٣. سیفی مازندرانی، علی‌اکبر؛ مبانی‌الفقه‌الفعال؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٥ق.
٤٤. سیوطی، جلال‌الدین؛ الدر‌المشور فی تفسیر‌المأثور؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.
٤٥. شافعی، محمدبن ادريس؛ أحكام‌القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٢ق.
٤٦. شبیری زنجانی، سیدموسی؛ کتاب نکاح؛ قم: رأی‌پرداز، ١٤١٩ق.
٤٧. شهیدی‌پور، محمدتقی؛ قاعده نفی سبیل؛ [بی‌جا]: نسخه دیجیتالی، ١٣٩٩.
٤٨. صدوق، محمدبن علی؛ عیون أخبار‌الرضا؛ تهران: نشر جهان، ١٣٧٨ق.

۴۹. —؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۵۰. صفرخانی، مهدی؛ قاعده نفی سبیل از منظر قرآن و مصادیق آن در فقه و حقوق موضوعه ایران؛ [بی جا]: همایش بین المللی حقوق و فقه اسلامی، ۱۳۹۶.
۵۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ اعجاز قرآن؛ تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۲.
۵۲. —؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۳. —؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ترجمه محمدباقر موسوی؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۵۴. —؛ قرآن در اسلام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳.
۵۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۵۶. —؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۳، تهران: المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷.
۵۷. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۵۸. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ مسالک الأفهام؛ قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۵۹. —؛ الروضة البهیة؛ ج ۱۸، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۴۲ق.
۶۰. عاملی، سیدجواد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۶۱. عمید زنجانی، عباسعلی؛ مبانی و روش های تفسیر قرآن؛ تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
۶۲. فاضل لنکرانی، محمد؛ القواعد الفقهیه؛ قم: چاپخانه مهر، ۱۴۱۶ق.
۶۳. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۶۴. کاشف الغطاء، حسن؛ أنوار الفقاهه، کتاب النکاح؛ نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
۶۵. کرم زاده، سیامک؛ «قاعده نفی سبیل والحقاق ایران به کنوانسیون بین المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم»، مجله حقوق اسلام و غرب؛ ش ۲۲، ۱۳۹۸، ص ۱۱۸-۱۸۷.
۶۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۴، تهران: الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۶۷. مراغی، سید میر عبدالفتاح؛ العناوین الفقهیه؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶۸. مصطفوی، سید محمد کاظم؛ مائة قاعدة الفقهیه؛ ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۶۹. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۷۰. ملیحی، سید حمیدرضا؛ «واکاوی فقهی آیه نفی سبیل و ادله همسو و شمول آن نسبت به مناصب



- انتخابی در دولت مدرن»، مجله پژوهش‌نامه قرآن و حدیث؛ ش ۲۱، ۱۳۹۶، ص ۳۱-۴۶.
۷۱. موسی‌زاده، ابراهیم؛ «کاوشی درباره قلمرو فقه معاهدات از منظر قرآن»، نشریه قرآن، فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۱۱، ۱۳۹۸، ص ۶۱-۸۴.
۷۲. میررستمی، سیدمحمد؛ «بررسی الزامات بین‌المللی در مواجهه با قاعده نفی سبیل»، فصلنامه مطالعات قرآنی؛ ش ۴۰، ۱۳۹۸، ص ۱۱۱-۱۳۸.
۷۳. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷۴. یزدی، سیدمحمدکاظم؛ حاشیة المکاسب؛ ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۷۵. —؛ عروة الوثقی؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ق.

